



## تقریر درس خارج فقه الزکاة آیت الله اراکی دامت برکاته

| مقرر    | حجت الاسلام                                        | قادر بریسم | جلسه | ۳۵ | تاریخ | ۱۴۰۴ / ۱۰ / ۲۱ |
|---------|----------------------------------------------------|------------|------|----|-------|----------------|
| عنوان ۱ | فقه الزکاة الخاص                                   |            |      |    |       |                |
| عنوان ۲ | زکات الأموال                                       |            |      |    |       |                |
| عنوان ۳ | شرایط وجوب زکات الأموال                            |            |      |    |       |                |
| عنوان ۴ | مسأله شانزدهم: بررسی وجوب یا عدم وجوب زکات بر کافر |            |      |    |       |                |
| عنوان ۵ | ضرورت اعلام برائت از اغتشاشگران و دشمنان           |            |      |    |       |                |
| عنوان ۶ | وجوب زکات بر کافر و عدم صحت آن                     |            |      |    |       |                |
| عنوان ۷ | تفاوت علم و معرفت                                  |            |      |    |       |                |

### الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

#### چکیده

در ابتدای جلسه، بر ضرورت واجب بودن اعلام برائت عمومی از منافقین، اغتشاشگران و عوامل رژیم های غاصب اسرائیل و آمریکا تأکید شد. بیان گردید که نه تنها مشارکت در فساد، بلکه رضایت قلبی به آنها نیز موجب همراهی با ظالمان است و شرکت در راهپیمایی های محکومیت این اقدامات، وظیفه ای شرعی و همگانی محسوب می شود.

در ادامه بحث فقهی، به مسئله وجوب زکات بر کافر و عدم صحت آن از او پرداخته شد. تبیین گردید که اگرچه انجام فروع دینی بر کافر واجب است، اما قبول اعمال منوط به شرایطی همچون ایمان، قصد قربت و به ویژه ولایت اهل بیت علیهم السلام است. بدین منظور، آیات قرآنی و روایات متعددی از جمله روایت صحیح میسر درباره فضیلت «بین الرکن و المقام» و شرطیت شناخت حق اهل بیت برای قبول اعمال، مورد استناد قرار گرفت.

همچنین تفاوت مفهومی «علم» و «معرفت» تشریح شد؛ علم، به معنای آگاهی است؛ اما معرفت، به معنای عمل و ادای حق بر اساس شناخت است. در پایان، با استناد به آیه شریفه «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ...» و روایات، نتیجه گیری شد که عبادت خداوند تنها در صورت پیروی از ولایت و اطاعت از دستورات الهی - نه میل باطنی - مقبول درگاه حق خواهد بود.

\*\*\*

\*\*\*

\*\*\*

«الرَّاضِي بِفِعْلٍ قَوْمٍ كَالدَّاحِلِ فِيهِ مَعَهُمْ...»؛

«...إِنَّهَا النَّاسُ إِنَّمَا يَجْمَعُ النَّاسُ الرِّضَا وَالسُّخْطَ وَإِنَّمَا عَقْرُ نَاقَةٍ تُمُودَ رَجُلٍ وَاحِدٍ فَعَمَّهُمُ اللَّهُ بِالْعَذَابِ لَمَّا عَمَّوهُ بِالرِّضَا فَقَالَ سُبْحَانَهُ: ﴿فَعَقُّوْهَا فَاصْبَحُوا نَادِمِينَ﴾...» ٢؛

حضرت امیر علیه السلام می فرمایند آن کس که ناقه صالح را، پی کرد، یک نفر بود؛ ولی خدای متعال فعل او را به همه قوم صالح نسبت داد. فرمود: **«فَعَقَرُوهَا»** به همه آنها نسبت داد. چون همه، به کار او راضی بودند. کسانی که رضایت بدهند به کار اغتشاشگرانی که امروز جان و مال و امنیت مردم را در کشور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، این چنین مورد هجوم وحشیانه قرار می دهند، سر می بزند، اطفال را می کشند، همان رفتار جنایتکاران صهیونیست را در داخل کشور ما دارند انجام می دهند، اعلام برائت از اینها واجب است و اعلام برائت از کسانی که به کار اینها رضایت می دهند ولو مشارکت بالفعل هم در کارشان نداشته باشند، اعلام برائت از همه آنها لازم است و لذا فردا هم شنیدیم که بناست راهپیمایی سراسری در محکوم کردن این رفتارهای جنایتکارانه این عناصر خبیث بی دین و بی وجدان، بلکه باید گفت وحشیان ضد انسانی که امروز در لباس و پوشش انسان به جان و مال مردم تعدی می کنند باید علیه اینها موضع گیری کرد. واجب شرعی بر همه است که با هر شکلی که می توانیم باید اعلام برائت از اینها کنیم. شرکت در این تظاهراتی که فردا اعلام شده بر همه و بر هرکسی که بتواند و عذری نداشته باشد، واجب است و بدین وسیله ان شاء الله این کید اخیر رژیم جنایتکار آمریکا و رژیم جنایتکار اسرائیل و سایر مستکبران همراه اینها هم به یاری خدا باطل خواهد شد و مملکت ما بهتر از گذشته در امنیت و پیشرفت به سر خواهد برد و ان شاء الله راه پیشرفت را ادامه خواهد داد و مشکلات اقتصادی و معیشتی هم راه حل دارد و قابل حل است. حالا دولت تلاش خودش را می کند و باید به دولت هم کمک کرد که ان شاء الله در تلاشی که می کند موفق باشد.

\*\*\*

\*\*\*

\*\*\*

١. نهج البلاغه؛ حکمت: ١٥٤.

۲. همان؛ خطبه ۲۰۱.

## وجوب زکات بر کافر و عدم صحت آن

بحث ما در مسأله شانزدهم از کتاب العروة الوثقی مرحوم سید طباطبایی بود که ایشان فرمودند:

«الکافر تجب علیه الزکاة لکن لا تصح منه إذا أداها...»<sup>۱</sup>.

بحث ما در این عبارت: «لا تصح منه إذا أداها» بود. مسأله در چند فرع مطرح شده است:

➤ نخستین فرع، همان گونه که پیش تر مورد بحث قرار گرفت، اصل تکلیف کفار به پرداخت زکات بود که به طور مفصل به آن پرداختیم.

➤ فرع دوم، موضوع «لا تصح منه إذا أداها» بود. در این فرع، اشاره کردیم که منافاتی ندارد که فعلی واجب باشد، منتها آن فعل واجب مشروط به شرایطی است که اگر کسی این فعل واجب را بدون رعایت آن شرایط انجام دهد، آن عمل باطل بوده و مقبول نخواهد بود، اما خود واجب بودن عمل باقی است.

به عبارت دیگر، فرض کنید که فریضه یومیه شرایطی دارد، از جمله طهارت؛ طهارت از حدث، خبث، و سایر شرایطی که وجود دارد. استیفای این شرایط در انجام عمل معتبر است. اگر کسی عمداً به این شرایط اخلال نماید، با اینکه انجام اصل عمل نماز بر او واجب است، اما عملی که انجام می دهد مقبول نخواهد بود؛ زیرا آن عمل واجد شرایط لازم نیست. زکات بر کافر واجب است، همچنین صلاة و سایر واجبات بر کافر واجب است؛ اما این عبادات و افعال، به هر حال دارای شرایطی هستند. اگر شرط را ادا نکند و آن را به جا نیاورد، آن عمل مقبول نخواهد شد.

از جمله شرایط زکات و سایر عبادات، ایمان به خداوند متعال و قصد قربت است. شرط ایمان به خدا لازم است؛ قصد قربت در عبادت عبادت لازم است. ایمان به خدا، ایمان به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ایمان به ولایت حتی، از جمله شروط قبول اعمال عبادی هستند که شامل زکات نیز می شوند. همان طور که اشاره کردیم، ادله متعددی هم از کتاب و هم از سنت داریم که عمل کافر، هرچند واجب است، ولی صحیح و مقبول نمی باشد.

آیاتی از قرآن کریم را مطرح کردیم که بر این نکته دلالت دارند، از جمله آیه شریفه:

﴿وَمَا مِنْهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ...﴾<sup>۲</sup>؛

و آیه دیگری که فرمود:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى...﴾؛

تا جایی که فرمود:

﴿لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾<sup>۳</sup>؛

و همچنین آیه سومی که می فرماید:

﴿... إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾<sup>۴</sup>؛

۱. العروة الوثقی؛ ج ۲، ص ۲۷۲.

۲. سورة توبه: ۵۴.

۳. سورة بقره: ۲۴۶.

۴. سورة مائده: ۲۷.

تمام این آیات بر این حقیقت دلالت دارند که از کسی که ایمان ندارد و کافر است، عملش مقبول نخواهد شد؛ هرچند عمل را انجام دهد و هرچند بر او واجب باشد، اما قبول نمی‌گردد.

پرسشگر: ...

استاد: ما برای این مقدار تشبیه ارائه دادیم که علی‌رغم اینکه واجب است، معذک مشروط به شروطی است و اگر کسی این شروط را رعایت نکند، واجب را انجام نداده و در واقع باطل است. اما اینکه «تجب الإعادة» این حکم دیگری است، بله، در مورد کافر، آنجا قاعده داریم: «قاعدة الإسلام يجب ما قبله». اگر این قاعده نبود، باز هم قائل می‌شدیم به وجوب قضا. اما بنابر این دلیل، اگر کافر، مسلمان شد، «الإسلام يجب ما قبله». حتی نسبت به مستبصر هم داریم. کسی که حالا شیعه نیست ولی شیعه می‌شود، اینکه اعمال قبلش را باید انجام بدهد، قضا کند یا اعاده کند. آنجا هم گفتیم نه لازم نیست؛ چون دلیل خاص داریم. بعد اگر این دلیل خاص نبود، آنجا هم قائل به وجوب قضا می‌شدیم.

برای این مطلب ما به سه دلیل تمسک کردیم: یکی اجماع بود که قبلاً گفتیم. دوم، آیات قرآنی. سوم، روایات. در رابطه با روایات نمی‌دانم چند تا روایت خواندیم. یک روایت صحیحۀ محمد بن مسلم است، قال:

«سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: كُلُّ مَنْ دَانَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بِعِبَادَةٍ يُجَاهِدُ فِيهَا نَفْسَهُ وَلَا إِمَامَ لَهُ مِنَ اللَّهِ فَسَعِيُهُ غَيْرُ مَقْبُولٍ...»<sup>١</sup>.

روایت دیگر هم صحیحۀ عبد الحمید بن ابی العلاء بود، که در آن امام صادق عليه السلام می‌فرماید:

«وَاللَّهِ لَوْ أَنَّ إِبْلِيسَ سَجَدَ لِلَّهِ بَعْدَ الْمَعْصِيَةِ وَالتَّكْبِيرِ عُمَرُ الدُّنْيَا مَا نَفَعَهُ ذَلِكَ وَلَا قَبْلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَا لَمْ يَسْجُدْ لِأَدَمَ كَمَا أَمَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَسْجُدَ لَهُ، وَكَذَلِكَ هَذِهِ الْأُمَّةُ الْعَاصِيَةُ الْمُفْتُونَةُ بَعْدَ نَبِيِّهَا عليه السلام وَبَعْدَ تَرْكِهِمُ الْإِمَامَ الَّذِي نَصَبَهُ نَبِيُّهُمْ عليه السلام لَهُمْ، فَلَنْ يَقْبَلَ اللَّهُ لَهُمْ عَمَلًا وَلَنْ يَرْفَعَ لَهُمْ حَسَنَةً حَتَّى يَأْتُوا اللَّهَ مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ وَيَتَوَلَّوْا الْإِمَامَ الَّذِي أَمَرُوا بِوَلَايَتِهِ وَيَدْخُلُوا مِنَ الْبَابِ الَّذِي فَتَحَهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ لَهُمْ»<sup>٢</sup>.

یک قاعده در این روایات وجود دارد که پس از خواندن روایت سوم، به آن اشاره می‌کنیم تا نشان دهیم که این آیات در چارچوب آن قاعده کلی بیان شده‌اند.

روایت سوم صحیحۀ مُیَسِّر است. حدیثی از امام باقر عليه السلام است که در بخشی از آن فرموده‌اند:

«إِنَّ أَفْضَلَ الْبِقَاعِ مَا بَيْنَ الرُّكْنِ الْأَسْوَدِ وَالْمَقَامِ...»

بهترین نقاط کره زمین کجاست؟ مابین رکن اسود و مقام ابراهیم عليه السلام است؛ البته، اشتباه نشود که گمان شود مراد از مقام، همان مقام ابراهیمی است که در حال حاضر جایی درست کرده‌اند و به آن مقام ابراهیم می‌گویند. خیر، مقام ابراهیم به دیوار کعبه چسبیده است. همان نقطه‌ای که به آن مقام ابراهیم می‌گویند را اگر به سمت دیوار کعبه ادامه دهید، به آن مقام ابراهیم می‌گویند. مقام ابراهیم، هم آنجایی است که ابراهیم عليه السلام ایستاد و شروع به ساختن بیت الله الحرام نمود. این همان مقام ابراهیم است. لذا وقتی گفته می‌شود: «إِنَّ أَفْضَلَ الْبِقَاعِ مَا بَيْنَ الرُّكْنِ الْأَسْوَدِ وَالْمَقَامِ» یعنی این نقطه، از خود بیت است. کسی که بخواهد در این نقطه نماز بخواند، این نقطه «أفضل البقاع» است.

١. وسائل الشیعة؛ ابواب مقدمة العبادات؛ ب ٢٩، ح ١.

٢. همان؛ ح ٥.

پرسشگر: ...

استاد: نه، این دیگر اصطلاح فقهای ماست. چون آیه دارد: ﴿... وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى...﴾<sup>۱</sup> آن وقت هایی که شلوغ نبود و حاجی زیاد نبود، مقام همان چسبیده به خود دیوار کعبه بود، پشت آنجا نماز می خواندند با یک فاصله ناچیزی مثلاً یک متر و دو متر. ولی بعدها که این همه شلوغ شد و مسلمان ها زیاد شدند و برایشان اسباب زحمت بود، اینها آمدند مقام ابراهیم را برداشتند و کمی پایین تر مستقر کردند و آنجا نماز بخوانند تا مزاحمتی برای طائفین ایجاد نشود و طائفین هم مزاحمتی برای نمازگزاران ایجاد نکنند.

پس اینکه در فتاوا «مابین الرکن و المقام» آمده، چنین چیزی در روایات نداریم که باید طواف صورت بگیرد. چیزی که هست که در قالب احتیاط بیان می شود این است که مثلاً فاصله بیش از بیست و سه متر از کعبه نشود که البته احتیاط می کنند و می گویند که مطاف قبلی این مقدار بوده است. ولی اولی این است که مطاف هر جایگاهی است که جمع طائفین در آن به طور پیوسته در آن دایره در حال حرکت باشند و ما استفاده موضوعی از این مطلب نمی کنیم. همچنین، برای تبیین این فاصله بیست و سه متری از کعبه که گفته شده احتیاطاً طواف در این محدوده باشد، برای اینکه حاجیان بدانند این فاصله در کجا قرار دارد گفته شده که بین مقام فعلی و بین کعبه را رعایت کنند وگرنه چنین چیزی نیست. خلاصه فرمود که بهترین جای دنیا اینجاست. در ادامه فرمود:

«وَبَابِ الْكَعْبَةِ وَذَلِكَ حَطِيمُ إِسْمَاعِيلَ»

و «باب الکعبه» در همین مسافت میان رکن أسود و مقام ابراهیم قرار می گیرد و حطیم اسماعیل نیز در همینجا است. دلیل اینکه به این مکان، «حطیم» گفته می شود، یک نظر این است که چون این مکان شلوغ می شده است به نحوی که «یحطم بعضهم بعضاً» همه، یکدیگر را له می کردند. اما ظاهراً حطیم نکته اش معنای دیگری باشد. یعنی آنجایی که گناهان ریخته می شود. محله حطم گناهان بندگان است. کسی که اینجا پناه بیاورد به خدای متعال، مخصوصاً اگر دست به استار کعبه بزند و خود را آویخته به خانه کعبه کند، خود را آویخته به رحمت خدا کند و به رحمت خدا پناه ببرد، در چنین جایی خدای متعال او را رد نمی کند و گناهش را می آمرزد. «حطیم» ظاهراً به این معنا باشد. یعنی «المكان الذي تُحطم فيه الذنوب».

خلاصه افضل البقاع اینجاست. در ادامه امام باقر علیه السلام، قسم به خدا یاد می کند که:

«وَوَاللَّهِ لَوْ أَنَّ عَبْدًا صَفَّ قَدَمَيْهِ فِي ذَلِكَ الْمَكَانِ وَقَامَ اللَّيْلَ مُصَلِّيًا حَتَّى يَجِيئَهُ النَّهَارُ وَصَامَ النَّهَارَ حَتَّى يَجِيئَهُ اللَّيْلُ وَلَمْ يَعْرِفْ حَقَّنًا وَحُرْمَتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، لَمْ يَقْبَلِ اللَّهُ مِنْهُ شَيْئًا أَبَدًا»<sup>۲</sup>؛

اگر عبدی بیاید آنجا بایستد و آنجا قیام کند و قدمش را به هم نزدیک کند و شروع کند به نماز خواندن و شب تا صبح، در همین مکان نماز بخواند و روز هم تا شب روزه بگیرد، اما ولایت ما را قبول نداشته باشد، عملش قبول نیست.

۱. سورة بقره: ۱۲۵.

۲. وسائل الشیعة؛ ابواب مقدمة العبادات، ب ۲۹، ح ۱۴.

## تفاوت علم و معرفت

اینجا ما یک توضیحی درباره این «وَلَمْ يَعْرِفْ» داریم که قبل از اینکه برسیم به مطلب دیگری که خواستیم عرض کنیم، مطرح می‌کنیم.

این عبارت: «لَمْ يَعْرِفْ حَقَّنَا» یا مثلاً در روایت داریم که: «مَنْ أَتَى الْحُسَيْنَ عَارِفًا بِحَقِّهِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَمَا تَأَخَّرَ»<sup>۱</sup> این مسأله عرفان و معرفت با مسأله علم متفاوت است. ممکن است کسی علم به چیزی داشته باشد ولی عمل به مقتضای علمش نکند. یک طبیبی است مثلاً علم دارد به اینکه این عمل مضر به صحت است؛ مضر به سلامتی است اما انجام می‌دهد. می‌داند که سیگار کشیدن مثلاً آسیب می‌زند به سلامتی، اما سیگار بکشد، قلیون بکشد. حتی ممکن است معتاد هم بشود. با اینکه خودش می‌داند که این اعتیاد خیلی به سلامتی او آسیب می‌زند.

علم داشتن با عدم عمل به مقتضای آن علم منافات ندارد. اما اگر گفتند «معرفت»، قضیه فرق می‌کند. ببینید الآن در خود اصطلاحات فارسی بین خودمان هست که گفته می‌شود «فلانی آدم با معرفتی است» یعنی چه؟ اینکه می‌گوییم «فلانی با معرفت است» معنیش این نیست که فقط حق مردم را می‌شناسد؛ بلکه یعنی حق مردم را ادا می‌کند. این ادب دارد، ادب عملی دارد. با معرفت یعنی عمل می‌کند به آنچه می‌شناسد. مثلاً می‌شناسد که فلان کس آدم بزرگی است، لذا ادب متناسب با این بزرگی را رعایت می‌کند. این را می‌گویند «معرفت». در عربی همین، معنای معرفت است. معرفت در عربی تنها به معنی شناخت محض نیست. مثلاً در آیه کریمه مربوط به سوره یوسف که حضرت یوسف در آن سفر اولی که برادرانش آمدند و به آنها گفت که یکی از شما به همراهتان نیامده و ما به هر کسی بخواهیم سهم بدهیم باید خودش حاضر بشود. حالا پدرتان معذور است یا مادرتان معذور است، اما برادران باید حاضر باشد. آیه می‌فرماید:

﴿وَقَالَ لِفَتْيَانِهِ اجْعَلُوا بِضَاعَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَى أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾<sup>۲</sup>

حضرت یوسف به کارگزاران خود گفت این بضاعت و این کالایی را که اینها به عنوان بهاء آوردند که با آن قصد خرید گندم دارند، این بهاء را در بارشان بگذارید تا وقتی که به خانه‌شان برمی‌گردند «لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا». اینجا «لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَ» به چه معناست؟ بعضی مفسرین گفته‌اند یعنی بفهمند این بضاعت، بضاعت خودشان است. خب این که گفتن ندارد. معلوم است که می‌توانند بشناسند بضاعت خودشان است. «يعرفونها» یعنی حقش را ادا کنند. یعنی ببینند ما این کار خوب را در حقشان کردیم که آمديم و کالای خودشان را به آنها برگردانديم، این لطف را کردیم تا اعتمادشان جلب بشود که در سفر آینده وقتی برمی‌گردند بنیامین را با خودشان بیاورند و به ما اعتماد کنند؛ خلاصه، «لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا» به این معنا است. در عربی گفته می‌شود «عرفان الجمیل»، عرفان جمیل یعنی چه؟ آن روزی که در خوزستان سال ۹۸ سیل آمده بود بود که بعد ابومهدی و حاج قاسم - خدا آنها را رحمت کند - رفتند و از عراق سیلی از کمک‌ها به سوی مردم خوزستان سرازیر شد تحت عنوان «عرفان الجمیل»؛ چرا؟ چون می‌گفتند ایرانی‌ها به ما کمک کردند در مسأله جنگ با داعش، حالا ما «عرفان الجمیل» می‌کنیم و حق آن خدمت را ادا می‌کنیم. داریم شکر می‌کنیم آن کار خیری که نسبت به ما انجام دادند. عرفان تنها شناخت نیست؛ بلکه عمل متناسب با آن شناخت است.

۱. الکافی؛ ابواب الزیارات، باب فضل زیارة أبی عبد الله الحسین علیه السلام، ح ۸.

۲. سوره یوسف: ۶۲.

خلاصه اگر کسی همواره در کنار کعبه نماز بخواند، اما اگر حق ما را نشناسد عمل او پذیرفته نخواهد شد. منظور از «معرفت» صرف شناخت نیست. خیلی از دشمنان اهل بیت حقشان را می شناختند و می دانستند که حق با اینها است. طبق روایتی نقل است که هارون الرشید، امام کاظم علیه السلام را فراخواند. زمانی که ایشان تشریف آوردند خبر دادند که این شخصی که در جلوی در ایستاده اند موسی بن جعفر علیه السلام است. می گویند هارون الرشید از تخت خود پیاده شد و با تشریفات و احترام فراوان به استقبال ایشان رفت. این کار را به عنوان یک تظاهر انجام می داد. بعد، امام را یا کنار خود یا جای خود نشاند و سپس برای بدرقه ایشان رفت.

مأمون که باهوش بود، وقتی این رفتار هارون را مشاهده کرد، از او پرسید که دلیل این همه احترام و تجلیل از ایشان چیست؟ هارون در پاسخ گفت: «اینجا جای آنهاست و حق آنهاست». بعد مأمون گفت خب اگر حق آنهاست چرا تحویل نمی دهی؟ گفت «أَنَّ الْمَلِكَ عَقِيمٌ»؛ تویی که پسر من هستی اگر در این ریاست با من منازعه و رقابت کنی، از تو جدا خواهم کرد آنچه را که دو چشمانت در آن هست؛ یعنی سرت را از بدنت جدا خواهم کرد. خلاصه مأمون حساب خودش را کرد. خلاصه اینها می دانستند که حق با کیست. اینطور نبود که ندانند. حتی غاصبین اولیه خلافت همه می دانستند حق با کیست و جهل نداشتند: «... فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعْيَا بَيْنَهُمْ...»<sup>۱</sup>. پس اینجا منظور از معرفت، صرفاً شناخت نیست؛ بلکه ادای حق است.

#### شناخت و معرفت در کنار ولایت اهل بیت علیهم السلام

بنابراین این روایت هم نشان دهنده این است که اگر ولایت اهل بیت علیهم السلام نباشد، عمل مقبول نیست. خب این کسی که کافر است، اسلام را قبول ندارد، قرآن را قبول ندارد، رسول خدا را قبول ندارد، امام را قبول ندارد. پس بنابراین «لا یقبل منه». اگر زکات بدهد، گرچه بر او واجب است، اما از او قبول نمی شود. چرا؟ چون شرط القبول چیست؟ ایمان است، ایمان به خدا و رسول و به امام.

اما این نکته ای که می خواستیم بیان کنیم، این است چنانچه در روایت قبلی هم به ابلیس مثل زده شده است «وَاللّٰهُ لَوَ أَنَّ ابْلِیْسَ سَجَدَ لِلّٰهِ بَعْدَ الْمَعْصِیَةِ وَالتَّكْبُرِ عُمَرُ الدُّنْیَا مَا نَفَعَهُ ذَٰلِكَ وَلَا قَبْلَهُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ مَا لَمْ یَسْجُدْ لِآدَمَ کَمَا أَمَرَهُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ یَسْجُدَ لَهُ» ابلیس همین حالا هم اگر تمام عمرش را در مقابل خدا سجده کند از او قبول نمی شود مگر اینکه همان امری که خدا گفته عمل کند.

اینجا یک اصل مهمی است. این مطلب مهم است که ما خدا را چگونه باید عبادت کنیم؟ آنچنان که خود می خواهیم یا آنچنان که او می خواهد؟ این خیلی مهم است. دعوای ما با خیلی از منحرفین اینجاست. اختلاف ما با خیلی از جریانات انحرافی اینجاست. خیلی از جریانات انحرافی با اصل خدا و با اصل عمل برای دین مخالف نیستند. همین کسانی که ادعای تصوّف می کنند، ادعای مقامات کذایی می کنند و یک بدعت هایی را هم در دین می گذارند که خدا را اینجوری و با این ذکر اینجوری بخوان و اینجا بنشین و فلان کار را بکن، خیلی ها می خواهند خدا را عبادت کنند؛ اما می گویند ما به همان نحوی که دوست داریم خدا را عبادت کنیم عبادتش می کنیم. ما کیف می کنیم از عبادت خدا که خدا را آنچنان که خودمان دوست داریم عبادت کنیم؛ درحالی که این، عبادت خدا نیست؛ این شرک است، این عبادت

شیطانی است. اگر شیطان تمام عمرش را برای خدا سجده کند اما کاری که از او خواسته انجام ندهد، از او قبول نیست. به ما گفته اند خدا را عبادت کنید؛ اما از راهش عبادت کنید که راهش ولایت است.

پرسشگر: ...

استاد: بله، آن قضیه موسی و شبان هم نشان از عدم معرفت نسبت به معارف دینی است. خلاصه این مهم است که وقتی خدا را عبادت می کنی چگونه عبادت می کنی؟ آنچنان که خود می خواهی یا آنچنان که محبوب می خواهی؟ اگر آن طور که خود می خواهی خدا را عبادت کنی، خود را خواسته ای و این حب النفس است، نه حب الله. لذا این آیه، خیلی آیه مهمی است که می فرماید: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ...»<sup>۱</sup> تمامی این روایاتی که ما خواندیم تفسیر این آیه است. اینکه ما گاهی عرض می کنیم که روایات اهل بیت علیهم السلام و همه آنچه از ائمه روایت داریم تفسیر قرآن است. این روایاتی که ما خواندیم در حقیقت به شکلی تفسیر این آیه کریمه است: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ...». اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید. «من» در اینجا؛ یعنی من ولی الهی است. از من پیروی کنید و از ولایت پیروی کنید تا خدا شما را دوست داشته باشد و در نتیجه خدا عمل شما را قبول کند. روایات در این باب متواتر است که ما به همین اندازه اکتفا می کنیم. شما می توانید به منابع اصلی این مطلب که هم در اصول کافی هست و هم در وسائل و هم در محاسن برقی و در خیلی از کتب روایی ما هم در این زمینه روایات زیادی وارد شده است که متواتر است. حتی می توان گفت به شکلی تواتر معنویش عند کل المسلمین هست البته با تفصیلات دیگری که دیگران می کنند.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

۱. سورة آل عمران: ۳۱.